

رسول افضلی*

مقدمه:

شکست برنامه‌های دولت رفاه همراه با بحران اواخر دهه ۱۹۷۰، یک بار دیگر لیبرالیزم اقتصادی را به عنوان علاج مسائل و مشکلات سیاسی، اقتصادی کشورها مطرح نمود. نسخه‌ای که «کینز» برای مشکلات اقتصادی ایجاد شده در دهه ۱۹۳۰ پیچیده بود به بن بست رسید و توانایی سیاست «بازار آزاد» را به عنوان یک راه حل واقعی برجسته تر کرد. پیامدهای چنین تحولی - اگر چه با اندکی تاخیر - در کشورهای خاورمیانه نیز به شدت اثر گذاشت و این کشورها سعی نمودند با تعدیل سیاستهای پیشین خود، با آن همراه شوند. کشورهای خاورمیانه و به خصوص رژیم‌های عرب در یک دهه گذشته در این راه گام گذاشته اند. دو عامل اساسی چنین روندی را در این کشورها تسریع نموده است: اول این که جریان‌های عمده نظام سیاسی بین المللی جدید در حول و حوش مسائل اقتصادی شکل گرفته اند. در واقع بر اثر این جریان‌ها، همه مناطق جهان به طور اجتناب ناپذیری در مقابل چگونگی پذیرش این مسئله قرار دارند. جریان آزاد سرمایه و کالا این فشار را بر کشورها وارد می کند که برای به دست آوردن سهم بیشتری از سرمایه و سود آن و یا حداقل برای مصون ماندن از ضررهای ناشی از آن در مقابل یکدیگر در بازار جهانی رقابت کنند. کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا از این فشارها در امان نمانده اند آنها نیز مانند دیگر مناطق جهان مجبور خواهند بود که تقاضاهایشان را با بازار جهانی وفق دهند و در غیر این صورت با

* دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه تهران

مشکلات حادث‌تری مواجه خواهند شد.

عامل مستقیم‌تری که در منطقه خاورمیانه و به خصوص در بخش عرب نشین آفریقایی آن-مصر، تونس، مراکش، الجزایر و لیبی- و همچنین سوریه و اردن این روند را تسریع نموده، «جریان بارسلونا» است که توسط تعدادی از دولتهای اتحادیه اروپا و کشورهای جنوبی مدیترانه^۱ ایجاد شده است. اصل اساسی در این قراردادها «جریان آزاد تجاری» بین این کشورهاست که به موجب آن، بهبود شرایط زندگی مردم، افزایش سطح کار، کاهش شکاف توسعه در مناطق اروپا و جنوب مدیترانه و تشویق همکاریهای منطقه‌ای و جهانی تضمین شده است. با این همه تاکنون چنین قراردادهایی با تونس، مراکش، اردن و اسرائیل منعقد شده است. مصر نیز در حال انعقاد چنین قراردادی است. الجزایر و سوریه که تاکنون به خاطر مشکلات داخلی شان از اجرای این قراردادها عقب مانده بودند، اکنون به تدریج تصمیماتی در این زمینه گرفته‌اند و تنها لیبی به دلایل سیاسی کاملاً این فرایند را ترک کرده است.^۲ فرض اساسی این است که انجام اصلاحات عمیق ساختاری در این کشورها، بدون ایجاد واکنش‌های اساسی از جانب جامعه متصور نیست. در واقع انجام اصلاحات ساختاری با چالش‌های اساسی روبرو شده که برخی از آنها مربوط به خود نظام سیاسی است. استحاله نهادهای دولتی برای انجام اصلاحات و به دست آوردن کارایی بیشتر، پایه‌های نظام‌های سیاسی در خاورمیانه و شمال آفریقا را سست خواهد کرد. و کمرنگ تر شدن نقش دولتهای خاورمیانه که عمده‌تأ دولتهای تحصیلدار هستند، بدون شک رکود اقتصادی را به دنبال خواهد داشت. بعضی از صاحب نظران در جدی انگاشتن این مسئله تا جایی پیش رفته‌اند که از آن به عنوان «چهارمین بحران اصلی دنیای عرب» بعد از جنگ شش روزه ۱۹۶۷، انقلاب اسلامی ایران و موضع سلطه جویانه صدام حسین در ۱۹۹۰ نام برده‌اند.^۳

پاره‌ای دیگر از چالش‌ها از جانب جامعه است که در اینجا می‌توان از دوگونه اقتصادی و سیاسی آن نام برد. نظام‌های مالیاتی و بورکراتیک دولتهای تحصیلدار به شکلی اساسی معارض با جریانی هستند که انجام اصلاحات اقتصادی منوط به تغییرات اساسی در آنها می‌باشند. از جنبه سیاسی، مسئله مشروعیت سیاسی در پیش روی رژیم‌ها است و مشروعیت

سیاسی در دولتهای تحصیلدار عمدتاً از طریق «توزیع حمایتها» حاصل می شود. دولت با ارائه حمایتهای اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیکی مشروعیت جامعه را به دست می آورد. اصلاحات اقتصادی از طرفی نقش «دولت حمایت کننده» را تغییر می دهد و از طرف دیگر ممکن است مبانی ارزشی و ایدئولوژیکی جامعه را نیز به چالش بکشد که در هر دو مورد پایه های اساسی مشروعیت رژیم سست خواهد شد.

بررسی مسائل اقتصادی خود نیازمند فرصت و بحثی مجزا است. بنابراین در این مقاله فقط به بررسی چالش سیاسی ناشی از اصلاحات اقتصادی یا چالش مشروعیت سیاسی در رژیم های عرب پرداخته می شود. سعی نگارنده بر این است تا به بعضی از موارد خاص که در آن شباهتهایی بین این رژیم ها و سه رژیم غیرعربی (ایران، ترکیه و اسرائیل) وجود دارد اشاره شود. منتهی بررسی مسائل این سه کشور نیازمند تحقیقی جداگانه است.

مشروعیت سیاسی

یکی از مشخصه های اصلی و جهانی رژیم های دولت ملی، تلاش برای تثبیت مشروعیت است. این عملکرد برای بعضی از کشورها آسان و برای بعضی دیگر همراه با کشاکش های همیشگی بوده است. در هر حال حفظ مشروعیت یک جزء حساس برای حفظ ثبات سیاسی و بقای یک رژیم است.

در یک طرح کلی، «مشروعیت» تأیید و تصدیق عمومی برای حق حاکمیت است. از جنبه ای دقیق تر، مشروعیت یعنی «گنجایش و ظرفیت نظام برای حفظ این اعتقاد که نهادهای موجود، مناسب ترین نهادها برای جامعه هستند». ^۴ چنین ظرفیتی منوط به همگونی ارزشها در میان گروههای مختلف و به تبع آن پذیرش عمومی الزامات خاص برای حاکمیت است. «مایکل هادسون» با تأکید بر مورد جهان عرب، از سه پیش شرط اساسی که «روستو» برای مدرنیته سیاسی لازم دانسته نام می برد. از نظر او، مشروعیت به سه قطب اقتدار، هویت و برابری نیازمند است: یک رژیم باید حق متعارف و به رسمیت شناخته شده ای برای اعمال اقتدار داشته باشد، «شخصیت متحدی» در چارچوب یک کشور ایجاد کند به نحوی که از سایر

هویتها متمایز شود و بالاخره به نحوی عمل کند که مطابق با امیال و آرزوهای مساوات جویانه و آزادی خواهانه مردم باشد.^۵

روی هم رفته می توان از دو نوع مشروعیت سیاسی در رژیم های سیاسی صحبت کرد: مشروعیت ارزشی و مشروعیت کاربردی. در مشروعیت ارزشی، رژیم با پاس داشتن ارزشهای ایدئولوژیک، اعتقادات، سنتها و باورهای مردم مشروعیت کسب می کند. در نوع دوم، مشروعیت وابسته به کارایی رژیم است. بیشتر رژیم های سنتی و اقتدارگرا از نوع اول و رژیم های مدرن و پیشرفته نوع دوم مشروعیت را دارا می باشند. اما گذار از نوع اول به دوم مستلزم انجام تغییرات ساختاری است. اصلاحات ساختاری در رژیم های عربی این گذار را فراهم کرده درحالی که چالش هایی اساسی در پیش روی آنها قرار داده است. مشروعیت ارزشی و سنتی قبل از دهه ۱۹۸۰ که ناشی از ایدئولوژی هایی نظیر سوسیالیسم، ناسیونالیسم عربی، اسلام و... بود، اینک به طور اجتناب ناپذیری باید جای خود را به مشروعیت کاربردی بدهد.

الف- مشروعیت در رژیم های عربی:

در دنیای عرب شماری از ارزشهای یکسان و مشخصی وجود دارند که مشروعیت را برای این رژیم ها فراهم کرده اند. در یک دیدگاه کلی می توان منابع مشروعیت دهنده در این کشورها را به این صورت طبقه بندی کرد.

۱- حقوق سنتی و یا میراثی برای اعمال حاکمیت: برپایه تمایزات مفهومی «ماکس وبر» از مشروعیت سنتی، رژیم های موجود در جهان عرب را می توان در دو مقوله رژیم های پدرسالار و رژیم های پاتریمونال طبقه بندی کرد. مشروعیت سنتی براساس تقدس قدرت سرور و نظام هایی است که از قدیم وجود داشته اند. سرور یا سروران براساس قواعد سنتی منصوب می شوند و به سبب اعتبار و احترامی که برای آنها قایلند از آنها اطاعت می شود.^۶ تمام رژیم های پادشاهی در خاورمیانه که به صورت دودمانها و اتحادیه های قبیله ای مطرح هستند، مشروعیتشان مبتنی

بر حقوق سنتی است. رژیم‌های «پیرسالار» نوع ابتدایی‌تر «پاتریمونالیسم» هستند و در اینجا اطاعت افراد، اطاعت از سرور و سنت محسوب می‌شود نه از قانون موضوعه. سرور نیز قویاً وابسته به سنت است. شیخ نشینهای خلیج فارس، اردن و مراکش را می‌توان در این دسته جای داد. پاتریمونالیسم نوع پیشرفته‌تری است که در آن دولت مدرن شده، توسعه یافته و از شکل سنتی پدرسالار محلی خارج می‌شود. حاکم یا نخبگان رهبری همان طور که در شکل پیرسالار حمایت و وفاداری را برای خودشان تقاضا می‌کردند در این جا نیز آن را برای نهادهای دولتی شان طلب می‌کنند. مصر، عراق، لیبی و تونس در این مقوله جای می‌گیرند. بنابراین تأثیر ترکیبی از عوامل خارجی (تأثیر استعمار) و داخلی به تحول در مشروعیت سنتی این رژیم‌ها می‌انجامد و نوع پیشرفته‌تری را جایگزین می‌سازد. حمایت از تشکیلات دولتی، اداری و بورکراتیک جایگزین وفاداری به حاکمان شده و بورکراسی از بالاترین سطوح اداری تا پایین‌ترین سطوح آن با شخصی کردن مسئولیت‌پذیری مانند یک نظام عقلایی به مبادله حمایت و وفاداری در عوض پاداش می‌پردازد.

۲- ضدیت با استعمار و امپریالیسم: تقریباً تمام کشورهای عرب استعمار و مقابله با آن را برای استقلال ملی تجربه کرده‌اند. مشروعیت رژیم ناصر بدون شک تاحد زیادی ناشی از موفقیت اولیه او در مبارزه علیه انگلیس و مقاومت موفقیت‌آمیز در برابر اشغال سوئز بود. بورقیه در تونس و بن‌بلا در الجزایر نیز مدیون چنین اعتباری بودند. در جهان امروز که عصر امپریالیسم مستقیم سپری شده است، هنوز هم رژیم‌های خاورمیانه میزان زیادی از این نوع مشروعیت را از راه تنفر عمومی نسبت به نفوذ غربی‌ها حاصل می‌کنند.

۳- ناسیونالیسم عربی: این ناسیونالیسم به عنوان یک عامل مشروعیت‌دهنده بر منحصراً به فرد بودن اجتماع دولتهای عربی، همانندی و یکسانی آنها و تأکید بر بازیابی «عصر جلال و شکوه گذشته» مبتنی است.^۷ مشروعیت در اینجا از طریق یک دشمن خارجی که روابط خصمانه‌ای با ملیت عرب داشته باشد، ایجاد می‌شود. در سالهای اخیر اسرائیل و در درجه بعد ایران این

نقش را برای کشورهای عربی ایفا کرده اند. موضع خصمانه دولتهای عربی در قبال اسرائیل در مورد اشغال بخشی از سرزمین های عرب میزان زیادی از وفاداری های جامعه را ایجاد کرده است. صدام حسین این استراتژی را در دهه ۱۹۸۰ در قبال ایران به کار برد. با این حال باید توجه داشت که نقش ناسیونالیسم عربی به عنوان یک ابزار مشروعیت بخش در کشورهای عربی متفاوت بوده است. بعضی از کشورها مانند مصر و سوریه از آن به عنوان یک ابزار مهم استفاده کرده اند. ناصر با استفاده از همین عامل بر یک جامعه کاملاً توده ای که ایدئولوژی رسمی آن، ناسیونالیسم عربی بود حکم راند و نام حزب خود را «حزب سوسیالیست عرب» لقب داد. اسد نیز تا حد زیادی مشروعیت خود را از این راه کسب نموده است. در مقابل، کشورهای دیگری به دلایل مختلفی از آن کمتر استفاده کرده اند. در تونس حداقل به خاطر فاصله جغرافیایی که با اسرائیل داشته، این مورد جنبه کمرنگ تری برای این رژیم داشته است.^۸

۴- پوپولیسم و درآمدهای نفتی: پس از دوران استعمار، رژیم های عربی از طریق اصلاحات اجتماعی و توزیع مجدد ثروت در صدد ایجاد مشروعیت برآمدند. کشورهای عربی عمدتاً از طریق تحصیل درآمدهای نفتی به توزیع حمایت های رفاهی پرداخته اند، بنابراین احتیاجی به مشروعیت دموکراتیک نداشته اند. در نتیجه، جامعه همیشه در حالت اولیه توده ای مانده است. در یک جامعه توده ای، آنچه ملاک و معیار وفاداری مردم را به رژیم تشکیل می دهد، ارزشهای اقتصادی، سیاسی همگون و تحمیل شده به وسیله رژیم است. و لذا، عقلانیت اقتصادی پدیدار نمی شود. عربستان سعودی، کویت، مصر، الجزایر، عراق، سوریه و یمن همه با متعهد شدن برای انجام اصلاحات اجتماعی و توزیع مجدد ثروت مشروعیت یافته اند. توانایی این دولتها برای توزیع ثروت و به تبع آن جلب حمایت مردم از ماهیت تحصیلدار این دولتها مشتق شده است.

در این کشورها می توان از سه گروه اجتماعی عمده نام برد که بخش اعظم آنها بازدهی مشروعیتی قابل قبولی داشته اند.^۹

الف: گروه تحت الحمایگان دولت مرکب از تمامی طبقاتی که به دلیل سنت، دارایی یا

تحصیلات درعین برخورداری از مزایای درآمد نفت، بزرگترین تهدید برای انباشته شدن انحصاری حقوق اجتماعی-اقتصادی در دستان دولت هستند. و به همین علت در قالب دریافت دستمزدها و حق الزحمه های بالا، مناصب پر منفعت، اعتبارات کم بهره، بزرگترین بخش تعهدات را برای دولت به بار می آورند.

ب: توده جمعیت شهری که هم از آثار درآمدزا و اشتغال زای هزینه های بسیار بالای دولتی و خصوصی سود می برند و هم از مقررات دولتی ناظر بر حداکثر کار، حداقل دستمزدها و طرح های رفاهی در منابع بهره مند می شوند. این گروه نیز مشروعیت توده ای برای این رژیم ها ایجاد می کنند.

ج: جمعیت روستایی که تقریباً به طور کامل مورد بی اعتنایی قرار گرفته اند. بالابودن نفرات، فقر فلاکت بار، پراکندگی جغرافیایی و غیره شانس ناچیزی برای تقاضای پشتیبانی اقتصادی و عدالت اجتماعی در اختیار دهقانان قرار می دهد. عمده نارضایتی ها در این رژیم ها از داخل این گروه پدیدار می شود.

ماهیت توده ای رژیم های عربی در مقابل فرایند دموکراتیک که نیازمند گذار از دولت تحصیلدار است، با درآمدهای نفتی آنها رابطه متقابل دارد. آنچه در اینجا مانع رشد نهادهای جامعه مدنی و تقویت دموکراسی شده همین ویژگی دولتهای عربی است.^{۱۰} امروزه شروع فرایند جامعه مدنی و دموکراسی در خاورمیانه که مستلزم کاهش قدرت دولت و از بین رفتن ماهیت توده ای جامعه است، تهدیدی جدی برای مشروعیت رژیم های آن تلقی می شود.

۵- اسلام و مذهب: یکی دیگر از عوامل مشروعیت ساز در جهان عرب و به طور کلی در خاورمیانه اسلام و مذهب است. اسلام در میان سایر عوامل ذکر شده از وجه تمایز خاصی برخوردار است و آن ماهیتهای متعدد و گوناگون آن در کشورهای مختلف است. نگرشهای اسلامی در کشورهای خاورمیانه متفاوت است. نوع حاکمیت دینی در ایران، اسلام طالبان، برداشتهای خاص وهابیت، دودمان حسن مراکشی نمادهای متفاوتی از اسلام هستند و در مقابل موارد کم رنگ تری نیز در منطقه به ویژه در تونس، مصر و اردن مشاهده می شوند. بدین ترتیب اسلام

متناسب با برداشتها و تفاسیر مختلف مشروعیت ساز بوده است.

مشروعیت اصلاحات اجتماعی در کشورهای منطقه با توجه به عامل اسلام متفاوت بوده است. عملکرد اصلاحاتی تونس، مصر و اردن با توجه به برداشتی که از اسلام دارند، مشروعیت بیشتری داشته است و در مقابل مراکش و برخی دیگر کمتر از عهده آن برآمده اند. در هر حال انجام اصلاحات در منطقه نیازمند عبور از دریچه مشروعیتی اسلام خواهد بود. چنانکه جیمز بیل و کارل لایدن نیز اشاره کرده اند «در هر کشور خاورمیانه ای تغییرات سیاسی و اجتماعی باید با علایق مذهبی ساکنان آن کشور وفق یابد».^{۱۱} عامل مذهب در کشورهای غیرعربی خاورمیانه از جمله اسرائیل و ترکیه نیز یک عامل مشروعیت ساز است. در اسرائیل که نمادگرایی مذهبی در ابتدا برای حفاظت از اتحاد ملی در قالب دولت غیرمذهبی به کار می رفت، امروزه به دلیل تقاضا برای کارآیی یک هویت مذهبی شکل دیگری به خود گرفته است. در ترکیه نیز می توان از بحران مشروعیتی که ناشی از مشکلات ساختاری اصلاحات است نام برد. آیزکایدوغلو استاد دانشگاه بیلکنت آنکارا در مقاله ای تحت عنوان «معرفت شناسی جمهوری و گفتمانهای اسلامی در ترکیه دهه ۱۹۹۰» با ساختاری نامیدن بحران مشروعیت معتقد است نخبگان لاییک ترکیه انجام اصلاحات اجتماعی را بدون ایجاد تغییرات معرفت شناسانه در نظر داشتند و در حالی که هنوز ارزش های مذهبی حاکم بر جامعه اسلامی بودند، فرایند نوسازی درپیش گرفته شد. عامل مشروعیت بخش در جامعه، اسلام بوده و هیچگاه نمی توانست نوسازی غربی را در درون حل کند. از نظر کایدوغلو سردمداران جمهوری ترکیه با این عمل در واقع «سرنا را از ته گشاد آن می نوازند».^{۱۲}

۶-دمکراسی و رضایت عمومی: موج جدید مردم سالاری که امروزه اقصی نقاط جهان را در هم نوردیده، منطقه خاورمیانه غربی را نیز دربر گرفته است. علی رغم وجود دولتهای اقتدارگرا در منطقه، نهادهای جامعه مدنی به صورت نوپا در حال شکل گیری هستند و به خاطر وجهه پسندیده و مطلوب جهانی دمکراسی، تقویت آن و تاکید بر نقش اراده عمومی به طور روز افزونی به عنوان ابزار مشروعیت در منطقه تلقی شده است. «مردم خاورمیانه نیز مانند

مردم سایر نقاط جهان آرزو دارند تا سرنوشت شان را خود تعیین کنند، پای صندوق رأی بروند، حزب تشکیل دهند و مطبوعات آزاد داشته باشند.^{۱۳}

امروزه رژیم‌های عربی تمایل عمومی آشکاری نسبت به دموکراسی دارند. آموزش و تحصیلات، شهرنشینی و ارتباطات نقش مهمی در توسعه و تحکیم جامعه مدنی و همچنین برانگیختن تقاضاهای سیاسی، اجتماعی مردم بازی کرده‌اند. «اگوست ریچارد نورتین» ایجاد جامعه مدنی و تقویت پایه‌های دموکراسی را تنها مفر گریز رژیم‌ها از بن بست سیاسی دانسته است. از نظر او لیبرالیزم اقتصادی انجام گرفته در سوریه، عقب نشینی دولت کویت از فشار بیشتر بر ایجاد نهادهای مدنی که مهمترین آنها «دیوانیه» است، رشد نهادهای مدنی در عراق، ایجاد انجمنهای مختلف در تونس و اردن همه فضای اقتدارگرایی حاکم بر جامعه را شکسته‌اند.^{۱۴}

در یک چارچوب کلی‌تر می‌توان منابع مشروعیت بخش ذکر شده را از زبان «ایدئولوژی‌ها» نیز بیان کرد. «روستو» اظهار می‌کند که ایدئولوژی‌ها پایه‌های سیاستها هستند و مطمئناً خاورمیانه زمینه‌ای برای به میدان آمدن تعداد زیادی از ایدئولوژی‌ها بومی و بیگانه را فراهم کرده است. اسلام، ناسیونالیسم عربی، و هابیت، ناصریسم، سوسیالیسم و کمونیسم از ایدئولوژی‌ها هستند که به طور متناوب سیاستهای خاورمیانه را شکل داده‌اند. رژیم‌های عرب همچنان که با تن دادن به بعضی از این منابع مشروعیت دهنده، مشروعیت خود را تقویت کرده‌اند، با رد کردن و یا نادیده گرفتن بخشی از آنها مشروعیت خودشان را به تحلیل برده‌اند. برای مثال در عربستان سعودی، مشروعیت رژیم از ترکیب عوامل مختلف سنت‌های قبیله‌ای و میراثی، قابلیت‌های اسلامی و عملکردهای توزیع رفاه ناشی شده است. اما همزمان، مشروعیت آن به خاطر عواملی مانند رفتار غیراسلامی نخبگان، همکاری با گروههای ذی نفع غربی و اخیراً مشکلات ناشی از کاهش درآمد نفت متزلزل شده است. در الجزایر مشروعیت ابتدایی جبهه آزادی بخش ملی،^{۱۵} FLN، که از فعالیت‌های ضد استعماری، ناسیونالیسم عربی و سیاستهای پوپولیستی مشتق شده بود، تحت فشار بحران‌های اقتصادی و عدم تمایل برای همکاری با امیال و آرزوهای دموکراتیک مردم تحلیل رفته است.^{۱۶}

ب- بن بست مشروعیت در دهه ۱۹۸۰:

قراردادهای اجتماعی و ناسیونالیسم عربی، تا دهه ۱۹۸۰ در مشروعیت بخشی به رژیم های عربی بیشترین نقش را داشتند. این رژیم ها از یک طرف با ایجاد قرارداد اجتماعی که از خصوصیت تحصیلداری دولت آنها ناشی می شد حمایت مردم را کسب می کردند و از طرفی دیگر ناسیونالیسم عربی را در مقایسه با بقیه ایدئولوژیها در ایجاد مشروعیت بخشی ترجیح می دادند.

در مورد عامل اول باید گفت که مشروعیت در جهان عرب بیشتر از انجام رضایت بخش وظایف دولت در قبال توزیع منابع نشأت می گیرد. در این رژیم ها دولت نقش فراهم کننده تضمین رشد اقتصادی و توزیع منابع را برعهده دارد. چنین توزیعی از طریق کانالهای حمایتی براساس وفاداری ها و سنتهای شخصی و یا از طریق ساختارهای دولت پوپولیست از قبیل شبکه های رفاه، یارانه ها و بیمه ها انجام می پذیرد. دولت تحصیلدار در این کشورها چون توزیع کننده رفاه است، هیچ تقاضایی را از جانب جامعه نمی پذیرد و در واقع فرایندهای «ورودی» نظام (وارده ها) متوقف می شود. در نتیجه دولت با در دست داشتن برگ برنده «اقتدار بدون چالش» به ایجاد قراردادهای اجتماعی مبادرت ورزیده است. هدف اصلی از این قراردادها به دست آوردن وفاداری و حمایت مردم است. تقاضاهای سیاسی از طریق ساختارهای عمودی مثل احزاب مسلط و نهادهای کارکردی انتخاب شده به وسیله خود دولت به وجود می آیند. بنابراین قرارداد اجتماعی به جای این که دموکراتیک باشد، مشارکت جویانه است و مسلماً «نه دموکراسی و نه مالیات گیری به شعارهای عالی رژیم های عربی تبدیل نشده است».^{۱۷} عامل دیگری که تا قبل از دهه ۱۹۸۰، قسمت عمده ای از مشروعیت بخشی رژیم های عربی را تامین می کرد ناسیونالیسم عربی بود و سایر ارزش ها و ایدئولوژیها مانند سوسیالیسم، مارکسیسم و ... که بیشتر مربوط به گذشته بودند و مشروعیت چندانی از آنها حاصل نمی شد، کنار گذاشته شده بودند.

اما در اوایل دهه ۱۹۸۰، تقریباً شکست هر دو مورد کاملاً واضح و روشن بود. سیاستهای شوم اقتصادی، وام های زیاد و متعاقب آن قرض های فلج کننده، بورکراسی های

گسترده، هزینه‌های گزاف نظامی، ازدیاد جمعیت و به خصوص کاهش درآمدهای نفتی این کشورها را با بحران‌های اقتصادی شدیدی مواجه کرده‌اند. در اثر این مشکلات به همان اندازه که رژیم‌ها از انجام وظایفشان در قبال جامعه بازمانده‌اند، مشروعیتشان به طور روزافزونی تهدید شده است. ساختارهای مشارکت جویانه به وسیله عواملی مانند فساد نخبگان و تمایلات اقتدارگرایانه تحلیل رفته‌اند. احزاب حاکم که در ابتدا ابزار اجرایی قرارداد اجتماعی برای احراز حمایت سیاسی بودند، بیشتر به حفظ منافع و انحصار قدرت خودشان روی آورده‌اند. تلاشهای ظاهری رژیم‌ها برای قانونی کردن احزاب (در مصر- اردن و تونس) رقابت سیاسی واقعی را به وجود نیاورده‌اند. به عنوان مثال امیر کویت در ۱۹۷۰ و ۱۹۸۶ مجلس را منحل نمود و مجلس بحرین در سال ۱۹۷۵ به طور قطعی منحل شد. بدین ترتیب قرارداد اجتماعی ما بین رژیم و جامعه که به عنوان یک ابزار مشروعیت ساز مورد استفاده بود، ناکارایی خود را نشان داد. رژیم‌ها در مقابل جامعه قرار گرفتند و جامعه نیز نمی‌توانست وفاداری برای رژیم ایجاد کند.

در این مورد می‌توان فرآیندهای مشابهی را در ایران و اسرائیل مشاهده کرد. در ایران حکومت پهلوی در دهه ۷۰ تسلیم بوالهوسی‌های مستبدانه حاکمیتش شد. در حالی که نخبگان حاکم از ترقی فاحش قیمت نفت و آزادسازی اجتماعی در سطح وسیعی بهره می‌بردند، رژیم ارتباط خود را با مردم قطع نمود و همین امر منجر به در حاشیه قرار گرفتن جامعه و نهایتاً سرنگونی رژیم شد. دهه ۸۰ همچنین دهه فاجعه آمیزی برای ناسیونالیسم عربی بود. معاهده مهمی (کمپ دیوید) که بین مصر و اسرائیل منعقد شد، اختلاف عمیقی در جهان عرب ایجاد کرد و هرگونه اقدامی را برای ایجاد یک جبهه متحد در مقابل اسرائیل با شکست مواجه کرد. اشغال لبنان توسط اسرائیل در ۱۹۸۲ و عدم حساسیت کشورهای عربی در قبال جنگ ایران و عراق نمونه‌های خوبی در این مورد هستند. زمانی که «انتفاضه» فلسطینی‌ها در دسامبر ۱۹۸۷ پا گرفت، کاملاً واضح بود که جهان عرب، فلسطینی‌ها را ناامید کرده و آنها اکنون هیچ بختی برای آزادی غیر از اتکا به عملکرد خود ندارند. امروزه شکل‌گیری ناسیونالیسم عرب از جانب این رژیم‌ها با شکست مواجه شده است. سوریه در

اولین جنگ خلیج فارس، خودش را در کنار ایران و در مقابل عراق قرار داد. به دنبال آن، عراق همسایه عرب خود- کویت- را مورد حمله و تهاجم قرار داد و رژیم های عرب در اتحاد با آمریکا در مقابل عراق صف آرایی کردند.

بدین ترتیب خلاء مشروعیت رژیم ها، ناشی از شکست عامل برجسته مشروعیت، کاملاً در دهه ۱۹۸۰ واضح و مبرهن بود. در واقع همین امر و عوامل مختلف دیگری آزادسازی اقتصادی را به عنوان یک سیاست جدید در منطقه عربی مطرح نمود.

پ- تأثیر آزادسازی اقتصادی بر مشروعیت سیاسی رژیم های عرب:

از اواسط دهه ۱۹۸۰ «سیاست تعدیل ساختاری» که خود شامل دو برنامه همزمان خصوصی سازی یعنی واگذاری شرکتهای دولتی به بخش خصوصی و آزادسازی یعنی محدود کردن مداخلات دولت در قیمت گذاری و تخصیص منابع می شود، در کشورهای عربی به اجرا درآمد. چند عامل در این روند نقش داشتند. اولین عامل ناشی از جریان های نظام سیاسی جدید بین المللی بود که بیشتر در حیطه مسائل اقتصادی متمرکز شده بود. جریان آزاد سرمایه و کالا این فشار را بر کشورها وارد می کرد که برای به دست آوردن سهم بیشتری از سرمایه و یا حداقل مصون ماندن از خطرات آن وارد بازار جهانی شوند. کشورهای خاورمیانه به علت موقعیت راهبردی، جایگاه حساس تری در قبال این روند دارند. آزادسازی اقتصادی اولین گام برای ورود به این جریان بود که در کشورهای مختلف عربی درپیش گرفته شد.

دومین عامل مربوط به جریانات تازه شکل گرفته از داخل جامعه بود. در واقع شکل گیری دموکراسی از اوایل دهه ۱۹۸۰ در کشورهای عربی بیشتر تقویت شده است. امروزه رشد نهادهای جامعه مدنی هرچند به صورت ابتدایی بخشی از دغدغه های رژیم ها را تشکیل می دهد. عقب نشینی دولت از حیطه فعالیت های اقتصادی- سیاسی و باز کردن فضای مناسب برای عملکرد جامعه از پیش شرط های اساسی برای تکامل این روند است.

آلن ریچارد با اشاره به عملکرد خصوصی سازی اقتصادی، آن را مهمترین عامل در پیشبرد جامعه مدنی می داند. از نظر او کاهش قیمت نفت و بحران های عمیق مالی کشورهای

خاورمیانه و به خصوص عرب، این زمینه را فراهم نموده است. سیاست توزیع رفاه با توجه به مشکلات تازه شکل گرفته، بی اعتبار شده و رژیم‌ها در صدد یافتن مشروعیتی دیگر هستند.^{۱۸}

سومین عامل را می‌توان خلاء مشروعیت نامید. چنان که اشاره شد، بن بست مشروعیت رژیم‌های عربی در اواسط دهه ۱۹۸۰ در اثر شکست دو عامل قراردادهای اجتماعی و ناسیونالیسم عربی، سیاست آزادسازی اقتصادی را در پیش روی این رژیم‌ها قرار داد تا از این طریق پاسخگوی نیازهای جامعه باشند. رژیم‌ها به شدت مورد چالش قرار گرفته‌اند شورش موسوم به «شورش نان» در مصر در واکنش به برداشتن یارانه‌ها از کالاهای اساسی در سالهای ۱۹۸۴-۱۹۷۷، در مراکش در سالهای ۱۹۷۸، ۸۰، ۸۱ و ۸۴، تونس در سال ۱۹۵۴، سودان در ۱۹۸۵، الجزایر در ۱۹۸۸ و اردن در ۱۹۸۹ و ۹۶ تجلی واقعی این چالش‌ها می‌باشد. از اواسط دهه ۱۹۸۰ رژیم‌های عربی راهبردهای اقتصاد کلان و تعدیل ساختاری را برای علاج بحران‌های اقتصادی اتخاذ کردند. مراکش در سال ۱۹۸۹ قانون مربوط به خصوصی سازی اقتصادی را در پارلمان تصویب کرد، هرچند که مخالفت‌های گسترده‌ای در برابر آن پیدا شد. قدرتمندترین مخالف این روند خود دولت است.^{۱۹}

در سوریه نیز اصلاحات اقتصادی در پیش گرفته شده است. رایموند هینبوش در مقاله‌ای استدلال می‌کند که آزادسازی اقتصادی در سوریه به گسترده‌تر کردن پایه‌های سیاسی رژیم و برچیدن کنترل‌های اقتصادی ناتوان‌کننده متمایل است. از نظر او اگر چه این فرایند با سرعت کمی در حال حرکت است با این حال یکی از نتایج آن ممکن است، یک جامعه مدنی فعال‌تر باشد. به عقیده هینبوش این تغییرات باعث ثبات سیاسی رژیم سوریه خواهد شد.^{۲۰}

اصلاحات اقتصادی در کویت نیز علی‌رغم این که با موفقیت چندانی روبرو نبود، با این حال پویایی‌های گسترده‌ای را در سطح جامعه ایجاد کرده است.^{۲۱}

سایر کشورهای عربی نیز اصلاحات ساختاری اقتصادی را مورد نظر داشته‌اند با این حال این رژیم‌ها هیچ‌گاه به انجام یک اصلاحات اقتصادی واقعی اعتقادی نداشته‌اند. آنچه انجام این اصلاحات را به دولت‌ها تحمیل کرد، بحران‌های اقتصادی بود و گرنه دولتهای

تحصیلدار و پدرسالار عرب حاضر به عقب نشینی نمی شوند. جیاکوم لوسیانی در مقاله ای اشاره می کند: «ماهیت تحصیلداری دولت یک عامل قوی در عدم انگیزش همه کشورهای عربی در حرکت به سوی دموکراسی و اصلاحات اقتصادی است و من در صورتی که هریک از دولتهای تحصیلدار و پدرسالار عرب دموکراتیک شوند تعجب خواهم کرد.»^{۲۲}

در هر حال اصلاحات اقتصادی نیمه تمام رژیم های عرب هرگز نتوانسته است جایگزین کارآمدی برای مشروعیت رژیم ها باشد. از یک طرف انجام این اصلاحات در مقابل ارزشهای موجود در جامعه قرار گرفته و واکنش های عمومی را برانگیخته و بدین ترتیب مشروعیت رژیم را کاهش داده و از طرف دیگر با ناقص کردن عملکردهای دولت در زمینه سیاست توزیع رفاه، اصلی ترین ابزار کسب مشروعیت را از دست آنها گرفته است. در یک بررسی دقیق تر می توان تأثیرات چنین اصلاحاتی را بر کاهش مشروعیت سیاسی این رژیم ها بدین صورت دسته بندی نمود:

اول اینکه آشکارترین مسئله در اصلاحات ساختاری اقتصادی، کاهش دخالت دولت در فعالیت های اقتصادی است. چنانکه «هازم بیلاوی» و «جیاکوم لوسیانی» اشاره می کنند: «مردم باید متقاعد شوند که آنها باید به دولت بپردازند نه اینکه به آن متکی باشند.»^{۲۳} به عبارت دیگر، دولت در چانه زنی با جامعه ای که نقش فراهم کننده را بازی می کند عقب نشینی خواهد کرد. تضمین کار منسوخ می شود، یارانه های ارزان از رواج می افتند، تهیه رفاه کاهش می یابد، حقوق بخش عمومی کاهش می یابد، سرمایه گذاری بخش عمومی در خدمات کاهش یافته و بخش خصوصی در بازار نقش اولیه خود را باز می یابد و در همان حال نظام های مالیاتی برای وسیع تر و عمیق تر کردن مبنای مالیاتی اصلاح می شوند، قانون حفظ کارگران رنگ می بازد، به میزانی که دولت خود را از زیر بار مسئولیت خارج می سازد، زندگی سخت تر و گران تر می شود.

اوضاع وقتی بدتر می شود که به طور ناهمگون مسئولیت های جدیدی در بین مردم مطابق با زبان عدالت اجتماعی و توزیع عادلانه ثروت گسترش می یابد. افراد و مقاطعه کاران طبقه متوسط تجاری، سودهای حاصل از آزادسازی تجاری و منافع بخش خصوصی را

درومی کنند، شکاف درآمد وسیعتر می شود، درحالی که تعداد اندکی به صورت افراطی مصرف می کنند، فقر برای توده مردم نمایان تر می شود. به زبان دیگر، شیوه تولید سرمایه داری هرچه قدر محکم تر مستقر می شود، تمایز بیشتری میان مالکان ابزار تولید و خود ابزار که کارگرانند ایجاد می شود. موقعیت شهروندان در مقابل دیگران نه براساس رابطه با دولت بلکه براساس رابطه با سرمایه تعیین می گردد.

کاهش حوزه مداخله دولت در رژیم های عربی که مبتنی بر ساختارهای مشارکت جویانه هستند، توانایی آنها را برای به دست آوردن مشروعیت از طریق توزیع حمایتها کاهش می دهد. این مسئله را می توان در کشورهایی مانند عربستان سعودی و رژیم های مشارکت جویانه توده ای مانند مصر و تونس دید. در این کشورها، استقلال اداری شرکتهای دولتی که قبلاً در اختیار دولت بوده اند و همچنین حذف یارانه های ارزان که به بخشی از طبقات مانند کشاورزان تعلق می گرفت، مشکلات عمده ای را به وجود آورده است.

از اثرات دیگر آزادسازی اقتصادی در کاهش مشروعیت رژیم های عربی، تحلیل رفتن اعتبار ملی گرایی آنها می باشد. اقدامات این رژیم ها برای همگام شدن با نظام های تجاری بین المللی اعتبار آنها را در نزد مردم کاهش می دهد. بر این اساس رژیم های کمتر توسعه یافته چه در سطح خرد و چه در سطح کلان در رویارویی با اقتصادهای کلان جهانی ضرر می بینند. تجارت بین المللی به لحاظ ساختاری متمایل به جهان توسعه یافته است. حتی فراهم شدن فضای اندکی برای عملکرد کشورهای توسعه نیافته در نهایت برای استعمار آنها به کار می رود و اثرات قطره ای توسعه متقابلی که نصیب کشورهای کمتر توسعه یافته می شود در درازمدت به شکل جدیدی از امپریالیسم اقتصادی منجر خواهد شد.

عملکرد این کشورها چندان ضعیف بوده است که می توان این وضعیت را در سطح دسته بندی های اقتصادی منطقه ای نیز مشاهده کرد. نفتا، آسه آن و اتحادیه اروپا از قوی ترین بلوک هایی هستند که کشورهای خاورمیانه از موضع ضعف با آنها برخورد کرده اند. در میان این بلوک ها، اتحادیه اروپا نقش برجسته تری داشته است. کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا که با آن رابطه برقرار کرده اند، متحمل ضرر و زیان های زیادی شده اند. در تونس

یک سوم تجار در اثر تجارت آزاد با اتحادیه اروپا ورشکست شده اند.^{۲۴} چنین روندهایی مسلماً در طرز نگرش مردم نسبت به رژیم تأثیر می‌گذارد و مشروعیت آن را به عنوان عامل و دست‌نشانده قدرتهای بزرگ کاهش می‌دهد. روشی که می‌تواند در مقابل این روند، اجتماع دولتهای عرب را تقویت کند و به تبع آن از اثرات مشروعیت زدایی آنها بکاهد، گسترش اتحادیه‌های اقتصادی منطقه‌ای است. در این زمینه در سالهای اخیر تلاشهایی اساسی به خصوص از زمان شکست اتحادیه‌های سیاسی صورت گرفته است. با این حال سازمانهای اقتصادی منطقه مانند شورای همکاری خلیج فارس موفقیت‌های خیلی محدودی کسب کرده و بیشتر به نمادهای امنیتی تبدیل شده اند.

سومین اثر منفی آزادسازی اقتصادی در کاهش مشروعیت این رژیم‌ها از جنبه فرهنگی مطرح می‌شود. بر این اساس رژیم‌های طرفدار آزادسازی به طرفداری از نظام‌های ارزشی بیگانه که برای جوامع عرب و مسلمان نامناسب است، متهم شده اند. در اینجا چنین تصور می‌شود که اصلاحات اقتصادی در هر حال تهاجم فرهنگی غرب را برای سرکوب هنجارها و ارزشهای سنتی مردم به ارمغان خواهد آورد. این مورد در اکثر رژیم‌های عرب که از گروههای مخالف اسلامی قدرتمندی برخوردارند بیشتر رایج است. اخوان المسلمین در مصر و جبهه نجات الجزایر در برابر رژیم‌های غیراسلامی خود تا حد زیادی بر این مورد تأکید داشته اند.^{۲۵}

این رژیم‌ها همواره در مقابل احساسات مذهبی مردم و برخورد با این مخالفان از موضع ضعف برخورد کرده اند. اقدام چند سال پیش گروه جماعة المسلمین - که از شاخه‌های تندرو اخوان المسلمین است - در مورد جهانگردان خارجی که در راستای برنامه‌های اقتصادی مبارک از مصر دیدن می‌کردند به شدت مشروعیت این رژیم را زیر سؤال برد. از دیگر اقدامات این گروه حمله علیه قبطی‌ها و قتل فرج فواد مشهورترین نویسنده ضد مذهبی به اتهام انتقاد از ارزشهای اسلامی بود.^{۲۶}

این ایده که احیاگرایی اسلامی، در واقع پاسخگوی همه سیاستهای اقتصادی کشورهای مسلمان می‌باشد، اشتباه است. اما دلایل محکمی وجود دارد که در مقایسه با بقیه ایدئولوژی‌های رقیب، جنبشهای اسلامی قادر بوده اند تا اندازه زیادی احساس

ناهنجاری های اجتماعی ناشی از اثرات مادی برنامه های تعدیل ساختاری را هدایت کنند. احزاب کمونیست و چپ گرا به دنبال فروپاشی شوروی اعتبار خود را از دست دادند و احزاب و مخالفان لیبرال نیز نتوانستند جایگزین مناسبی ارائه کنند. به گفته ریچارد نورتن، امروزه در سرتاسر جهان عرب، تنها صدای «شیپور اسلام» ارضاکننده است در حالی که بقیه ایدئولوژی ها، از جمله پان عربیسم بیشتر در گوشه های کر نواخته می شوند. امروز در جهان عرب همه مشروعیت در یک جمله خلاصه می شود «اسلام تنها راه حل است».^{۲۷} بدین ترتیب هرگونه تلاش برای مقابله با اسلام از طرف رژیم های عرب در حکم مرگ آنها خواهد بود. آنها اکنون با معمایی روبرو هستند و آن این که آیا سیاستهای اقتصادی خود را در پیش بگیرند و یا این که علایق مذهبی مردم را حفظ کنند.

ت- راهبردهایی برای مشروع کردن آزادسازی اقتصادی:

علی رغم آن که «آزادسازی اقتصادی» در سالهای اخیر، قسمت عمده ای از سیاستهای رژیم های عرب را تشکیل داده است، اما تقریباً همه آنها از ایجاد یک آزادسازی واقعی جامانده اند. امروزه، با این که اصلاحات اقتصادی اثرات زیان باری در کشورهای عربی به بار آورده با این حال این مسئله کاملاً از سوی جامعه رد نشده است.^{۲۸} در مواقع اضطراری، به خصوص در مواقعی که تصمیم گیرندگان اصلی این روند رهبران قابل اعتمادی بوده اند، مردم از آن حمایت کرده اند. با توجه به این شرایط، می توان با عنایت به ویژگیهای خاص جامعه-دولت در این رژیم ها، چند راهبرد را برای تعدیل اثرات منفی آزادسازی اقتصادی بر کاهش مشروعیت رژیم های مزبور مطرح نمود. در واقع مسئله اصلی این است که رژیم ها چگونه می توانند آزادسازی اقتصادی را در فضای غیرمشروع جامعه مشروع کنند و از آن یک جایگزین کارآمد مشروعیت ساز ایجاد نمایند؟ در اینجا سعی می شود با اشاره به موارد مصداقی در کشورهای مختلف به چند راهبرد خاص اشاره گردد:

۱- بازسازی رابطه دولت-جامعه: این مورد در واقع به ایجاد یک عنصر مشروعیت ساز جدیدی اشاره دارد که کاهش مشروعیت ناشی از اصلاحات اقتصادی را تعدیل می کند. براین

اساس، تکثرگرایی سیاسی یعنی معمول شدن رقابت سیاسی، تعدد احزاب، انتخابات رقابتی و... می‌تواند به عنوان جانشینی برای تعهدات ورشکسته اقتصادی دولت مورد استفاده واقع شود. تکثرگرایی خود باعث وسیع تر شدن مبنای مسئولیت پذیری رژیم می‌شود و احزاب مخالف قانونی را با مسئولیت دسترسی به قدرت به طرفداری از رژیم وامی‌دارد.^{۲۹}

این «معامله دموکراتیک» جدید ممکن است به صورت یک مانور تاکتیکی انجام شود. رژیم‌های عربی به هیچ وجه تلاش واقعی برای باز کردن فضای سیاسی که اجازه به چالش کشیدن قدرت سیاسی را بدهد انجام نداده‌اند. تونس، مصر و الجزایر صرفاً به صورت تاکتیکی عمل کرده‌اند. رقابتهای انتخاباتی با موفقیت انجام نشده و احزاب مذهبی که توانایی زیادی برای بسیج مخالفان داشته‌اند از صحنه رقابت خارج شده‌اند. اردن نیز رهیافت «معامله دموکراتیک» را در شکل تعدیل شده آن آغاز کرده است. عاملی که در چارچوب این رهیافت می‌تواند آن را برای مشروعیت سازی کارآمد و مؤثر سازد، ایجاد «قراردادهای ملی» است که مخالفت‌های بالقوه داخلی جامعه را پیرامون یک حوزه مشترک سوق می‌دهد. در اثر یک اجماع ملی پیرامون ارزشها و اصول حکومتی در زمان بحران اقتصادی، تمام مخالفان به نفع خیر عمومی از مطرح کردن مباحث خاص خود در می‌گذرند. در تونس «قرارداد ملی ۱۹۸۸» حمایت‌های گسترده‌ای را برای رژیم برانگیخت. حافظ اسد نیز در سوریه از این راهبرد استفاده کرده است.

کشورهایی که در آنها احزاب مسلط وجود دارند، این عملکرد بهتر می‌تواند به انجام برسد. حزب تجمع دستوری دموکراتیک تونس (RCD)، حزب دموکراتیک ملی مصر (ASU)، جبهه آزادی بخش ملی در الجزایر (FLN) و حزب بعث در سوریه می‌توانند نقش عمده‌ای در این روند داشته باشند. رئیس جمهور و نخبگان طرفدار اصلاحات - گروهی که به آنان گروه مدیریت تغییر لقب داده‌اند - می‌توانند با قرار گرفتن در رأس حزب و در حالی که درجه‌ای از استقلال نسبی را نسبت به آن حفظ کرده‌اند، اهداف خودشان را به پیش ببرند. بدین ترتیب عملکردهای ظاهراً آزادانه سیاسی آنها به طور اجتناب ناپذیری باعث ایجاد حمایت‌های عمومی شده و مشروعیت آنها را در برهه حساسی از زمانی تقویت می‌کند. بهترین مورد در این

زمینه اقدامات بن علی در تونس است. او در اولین سالهای ریاستش، حمایت عمومی زیادی را از طریق «قرارداد ملی» جلب کرد. قاطعیت او در اداره کشور بعد از بحرانهای اقتصادی و اجرای یک رهیافت عمیق و تدریجی برای اصلاحات سیاسی، رمز موفقیت او در جلب حمایت مردم برای پیش بردن اصلاحات اقتصادی بود.^{۳۰}

دومین راهبرد برای تثبیت مشروعیت رژیم‌ها در ارتباط با اصلاحات اقتصادی، ایجاد رضایت همگانی از طریق برآوردن نیازهای عمومی است. اصلاحات اقتصادی به عنوان یک برنامه ساختاری که از سوی رژیم‌ها اجرا می‌شود، بیشترین بار خود را بر دوش طبقات فرودست جامعه می‌گذارد، در حالی که همین قشر به طور بالقوه نیروی بیشتری برای مخالفت با رژیم‌ها نشان می‌دهند که قابل کنترل نیست. از این رو رژیم‌ها باید از طریق نوعی نظام توزیع، توازن بین نیازهای طبقات اجتماعی به وجود آورند. با بهره‌مند شدن طبقات اجتماعی از حمایت‌های توزیعی در واقع مشروعیت انجام اصلاحات ساختاری به مراتب بیشتر می‌شود، زیرا هزینه آن به طور یکنواخت در بین افراد مختلف جامعه تقسیم می‌گردد.

در رژیم‌های عرب، مصر و تونس این مورد را به خوبی به انجام رسانده‌اند. در هر دو کشور، قلب مخالفان بیشتر از طبقات متوسط فرودست و روشنفکری است. در واقع هر دو دسته که قدرت بسیج زیادی دارند و به سادگی نمی‌توان آنها را کنترل نمود از اصلاحات اقتصادی انجام گرفته بیشترین رنج را متحمل شده‌اند. هر دو رژیم با فراهم نمودن نوعی رفاه اجتماعی در سطح این گروه‌ها، آنها را تاحدودی کنترل نموده‌اند. نظام خاصی از توزیع مجدد در هر دو کشور، بخشی از منافع اصلاحات اقتصادی را در درون طبقات فرودست تزریق کرده است. در تونس سرمایه‌های خاصی نظیر سرمایه مشترک ملی که ترکیبی از پول‌های ذخیره شده و کمک‌های مشارکت کنندگان خصوصی و تجار ثروتمند هستند، در اشکال مختلف کمک‌های غذایی، پوشاک، آموزشی، توسعه روستایی و کمک‌های بهداشتی در بین طبقات فرودست توزیع شده‌اند. در نتیجه این امر، هزینه‌های اصلاحات اقتصادی به طور یکنواخت در بین طبقات تقسیم شده‌اند، طبقات مرفه مسئولیت سنگین تری بر دوش می‌گیرند و دولت نیز برای اجرای عدالت اجتماعی، طبقات فرودست را فراموش نمی‌کند.^{۳۱}

سومین راهبرد را می‌توان اصطلاحاً «تمایز حاکم-رژیم» نامید. بر این اساس، روسای کشورها (رئیس‌جمهور و شاه) خود را به عنوان رئیس دولت از فن سالاران حکومتی که مجری سیاستهای اصلاحات هستند، متمایز می‌کنند. از این رو در مواقع بحران می‌توانند سیاستهای فن سالاران را که عدم رضایت مردم را به وجود آورده اند، نقض یا باطل کنند. در حالی که رئیس دولت جریان عمومی اصلاحات را تصدیق و تایید می‌کند، اما در مواقعی که روند اصلاحات خیلی تند شده و یا میزان آن بیش از اندازه‌ای باشد که مردم بتوانند تحمل کنند، آن را نقض یا باطل می‌نماید. این نوع عملکرد در واقع مشروعیتی دوباره به سران حکومت می‌بخشد.^{۳۲}

این راهبرد به بهترین وجه در اردن انجام شد. صرف نظر از این سه راهبرد، نکته دیگری را می‌توان در زمینه ارتباط اصلاحات اقتصادی ناشی از کمکهای خارجی و مشروعیت بیان کرد. در صورتی که برنامه‌های تعدیل ساختاری، به وسیله نهادهای بین المللی دیکته شوند، احتمالاً میزان بیشتری از مشروعیت رژیم را کاهش می‌دهند. برعکس اصلاحات به موقعی که به وسیله خود رژیم و از طریق توانمندیهای ملی و باتوجه به ویژگیهای خاص کشور طراحی شده باشند، مشروعیت بیشتری در جامعه کسب می‌کنند. اگر چنین اصلاحاتی بتواند اثرات اقتصادی قابل توجهی از خود نشان دهند، رژیم‌ها می‌توانند در ادامه، کمکهای مالی را نیز از کشورهای توسعه یافته دریافت کنند. عملکرد تونس در انجام قرارداد با کشورهای اروپایی نمونه جالبی از این مورد می‌باشد. کمکهای مالی که تونس در اثر انجام قرارداد با اتحادیه اروپا به دست آورد، در فرایند اصلاحات ساختاری مناسب بودند.

نتیجه گیری:

بررسی برنامه اصلاحات ساختاری از طرف دولت در جهان عرب، بدون در نظر گرفتن واکنش های سیاسی جامعه ناممکن است. در واقع اصلاحات اقتصادی در هیچ یک از این کشورها بدون واکنش جامعه نبوده است. جوامع عرب در مقابل اصلاحات اقتصادی رژیم‌ها به مقابله برخاسته اند و این امر از مشروعیت سیاسی این رژیم‌ها کاسته است.

در سالهای اخیر، مشروعیت مهمترین و حساس ترین مسئله در ورای سیاستهای لرزان رژیم های عرب بوده است. تا قبل از دهه ۱۹۸۰ که تغییر عمده ای در این رژیم ها صورت نگرفته بود، مشروعیت نیز روند بهتری را طی می کرد. منابع مشروعیت دهنده به این رژیم ها بیشتر از منابع سنتی تأمین می شد. ناسیونالیسم عرب، مذهب، تمایلات ضد امپریالیستی و حقوق سنتی مهمترین منابع مشروعیت دهنده بودند. همراه با انجام تغییر و تحولاتی که در این رژیم ها صورت پذیرفت، مسئله مشروعیت دغدغه بیشتری را برای این رژیم ها به وجود آورد.

اصلاحاتی که بیشتر از طریق حمایت های مالی بین المللی تأمین می شود، اعتبار رژیم ها را از نظر ملی گرایی در نزد مردم کاهش داده و هرگونه اقدامی برای گرفتن کمک های مالی، اتهام هایی در خصوص وابستگی آن دولتها مطرح ساخته است. ورود ارزشهای فرهنگی بیگانه بر اثر انجام این اصلاحات در جامعه اسلامی عربی نیز مشروعیت عملکرد رژیم ها را زیر سؤال برده است.

با این حال، این رژیم ها می توانند روند آزادسازی اقتصادی را به عنوان یک جایگزین کارآمد مشروع در پیش گیرند و از آن به عنوان یک ابزار مشروعیت بخش بهره ببرند. به کار بردن راهبردهای مختلفی از قبیل بازسازی روابط دولت و جامعه از طریق ایجاد تکثرگرایی سیاسی که بتواند جانشینی برای تعهدات اقتصادی دولتها باشد، ایجاد توازن بین نیازهای طبقات مرفه و فرودست به صورتی که واکنش تند و غیرقابل کنترل طبقات فرودست را تعدیل کند و بالاخره اجرای راهبرد «تمایز حاکم-رژیم» که براساس آن روسای جمهور یا پادشاهان خود را مستقل از فرایند اصلاحات اقتصادی قرار داده و از این راه اثرات زیانبار آن را با تصمیمات به موقع خود تعدیل کنند، می تواند عملکرد رژیم ها را برای انجام اصلاحات مشروع جلوه دهد. به این طریق مشروعیت بخشیدن به روند اصلاحات اقتصادی می تواند خلاء مشروعیت سیاسی رژیم ها را حل کرده و توسعه اقتصادی را نیز برای آن رژیم ها فراهم آورد. □

پاورقی‌ها:

- ۱- کشورهای جنوبی مدیترانه از این قرارند: مغرب، الجزایر، تونس، لیبی، مصر، اسرائیل، اردن و سوریه.
2. Sven Behrendt and Christian-Peter Hanelt (eds.) *The Future of the State in the Middle East and North Africa*. (Munich/Gutersloh, 1998), p. 2.
3. Fouad Ajami, "The Arab inheritance", *Foreign Affairs*. Vol. 76, No. 5, pp. 133-148.
4. S.M. Lipset, *Political Man: The Social Basis of Politics*, Garden city, N. J.: Doubleday, 1960, p. 77.
5. M. Hudson, *Arab Politics: The Search for legitimacy*, (New Haven: Yale University Press, 1997), p. 4; cited in Sven Behrendt and Christian-Peter Hanelt (eds) op. cit., p. 10.
- ۶- ماکس وبر، اقتصاد و جامعه، ترجمه ع. منوچهری، م. ترابی نژاد و م. عمادزاده (تهران، انتشارات مولی، ۱۳۷۴) ص ۳۲۷.
7. Albert Hourani, *A History of the Arab People*, New York: Warner Book, 1992, p. 35.
- ۸- فرد هالیدی در مقاله‌ای تحت عنوان «دولت و ایدئولوژی در خاورمیانه و پاکستان» از استراتژی مشابه امام خمینی (ره) در مورد اتحاد دنیای اسلام نام می‌برد. از نظر هالیدی، ایران و سایر کشورهای اسلامی براساس این دستورالعمل امام خمینی (ره) می‌توانند از ارزشهای اسلامی به عنوان یک جایگزین در مقابل ارزشهای مدرن استفاده کنند.
- Fred Halliday and Hamza Alavi (eds) *State and Ideology in Middle East and Pakistan* Basing stoke: Macmillan, 1988, p. 33.
- ۹- همایون کاتوزیان، «اقتصاد سیاسی کشورهای صادرکننده نفت» ترجمه علیرضا طیب، اطلاعات سیاسی، اقتصادی، شماره ۹۶-۹۵، سال ۱۳۷۴، ص ۹۲.
10. Alan Richard, "Economic Pressure for Accountable Governance in the Middle East and North Africa" in Jillian, Schwedler (eds.) *Toward Civil Society in the Middle East?* London: Lynne Rinner, 1995, p. 39.
11. James Billand and Carl Leiden, *Middle East Politics*, Canada: Little, Brown and Co., 1984, p. 48 cited in Behrendt and Peter Hanelt, op. cit., p. 13.
12. Ayse Kadio Glu, "Republican Epistemology and Islamic Discourse in Turkey in the 1990s," *The Muslim World*, January, 1998, p. 11.
- ۱۳- هیتوریگان «دمکراسی در خاورمیانه» ترجمه رسول افضل، قسمت چهارم، روزنامه اسلام، ۲۶ بهمن ۱۳۷۷، ص ۸.
14. A Gust Richard Norton (eds.), *Civil Society in Middle East*, New York: NP, Vol. I, 1995, p. 18.
- ۱۵- حزب مسلط الجزایر، جبهه آزادی بخش ملی (Front Liberation National) نام دارد.
16. Emma C. Murphy "legitimacy and Economic Reform in the Arab World" in Sven Behrendt and Hanelt (eds.) op. cit., p. 13.
17. Murphy, op. cit., p. 15.
18. Richard, op. cit., p. 39.
19. Cameron Khosrowshahi, "Privatization in Morocco: The Politics of Development" in *Middle East Journal* (Vol. 51, No. 2, Spring 1997), p. 23.
20. Raymond Hinnebusch, "Syria: The Politics of Economic Liberalisation", *Third World Quarterly*, Vol 18. No. 2, 1997, p. 24.
21. Shafeeq Gabra, "Kuwait and Dynamics of Socio Economic Cahnge" *Middle East Journal*, Vol. 51, No. 3, 1997, p. 373.
22. Giacomo Luciani, "The Oil Rent, The Fiscal Crisis of The State and democratization" in. Chassan Salame (eds) *Democracy Without Democratization?* Cib-Toorist Press, 1994 p. 155.
23. Hazem Beeblawi and Giacom Luciani, *The Rentier State* (London: Croom Helm, 1987), p. 2.
24. Ibid., p. 19.
- ۲۵- برای مطالعه بیشتر در این زمینه مراجعه شود به جمیله کدیور، مصر از زاویه دیگر، تهران. نشر اطلاعات ۱۳۷۲، ص ۱۲۹.
26. Mustapha. K. Alsayyd. "Civil Society in Egypt" in Jillian Schwedler, op. cit., p. 42.
27. Norton, op. cit., p. 18.
28. Beblawi and Luciani, op. cit., p. 2.
29. Murphy, op. cit., p. 21.
30. Ibid., p. 23.
31. Ibid., p. 25.
32. Ibid., p. 26.